



مسئولیت متن و شکل بدوش نویسنده مضمون میباشد، عقیده نویسنده لزوماً نظر افغان جرمن آنلاين نمی باشد



۲۰۲۱/۱۲/۲۷

دوکتور نوراحمد خالدی

شکست نهضت امانی توسط ارتجاع مذهبی

۲۷ دسمبر ۲۰۲۱

اخیراً مباحثه میان هواخواهان شاه امان الله خان و هواخواهان اعلیحضرت محمد نادر خان و زمامداری ۴۹ سال خانواده ایشان در صفحات افغان جرمن آنلاين از پس منظر تاریخی و عواقب عینی آن تهی شده و به اتهامات شخصی و گفته های این و آن محدود شده به آن می ماند که تعدادی افراد در داخل جنگل درختها را می بینند و خود جنگل را نا دیده می گیرند. چند حقیقت تاریخی را باید پذیرفت:

حقیقت اول

آنکه دوران زمامداری و نهضت ترقیخواهانه شاه امان الله خان با استعفاى او از سلطنت پایان رسید و متعاقب او حکومت سه روزه برادر بزرگترش سردار عنایت سراج نیز با استعفا و خروج از کشور پایان یافت و تغییر عقیده امان الله خان و کوشش کوتاه مدت برای گرفتن دوباره تاج و تخت نیز ناکام و با خروج امان الله خان از کشور و انزوای سیاسی در خارج، دوران شاه امان الله خان و نهضت ترقیخواهانه او به تاریخ سپرده شد.

حقیقت دوم

این که سقوط نهضت امانی و ختم دوران سلطنت شاه امان الله خان و خانواده سراج توسط حبیب الله مشهور به "بچه سقاؤ" به کمک ارتجاع داخلی، که بازگشت به حاکمیت شریعت و ختم نهضت امانی را تقاضا داشتند، صورت گرفت که برای نه ماه بالای این کشور حکومت نمودند. این شکست و ختم سلسله حکومتهای خاندان سراج هیچ ارتباطی با اعلیحضرت محمد نادر خان نداشت.

حقیقت سوم

آنکه خاتمه دادن به رژیم ارتجاع مذهبی و انارشی جاهلین سقاوی به یک مسولیت تاریخی برای مردم افغانستان میدل گردید که تنها دو نفر رهبری مقاومت و قیام علیه ارتجاع مذهبی و انارشی جاهلین سقاوی را بدوش گرفتند: محمد نادر خان و برادران ایشان؛ و غلام نبی خان چرخى. شخص دومی نیز، با مطلع شدن از خروج امان الله خان از کشور، از قیام و مقاومت صرف نظر نموده با قوای افغانی و حامیان روسی خود دوباره به اتحاد شوروی برگشت.

حقیقت چهارم

اینکه این تنها محمد نادر خان بود که مسولیت تاریخی قیام علیه ارتجاع مذهبی و انارشی جاهلین سقاوی را تا نتیجه منطقی آن که سقوط دادن نظام ارتجاع سقاوی بود ادامه داد پیروز شد و خود را پادشاه اعلان کرد.

حقیقت پنجم

اینکه محمد نادر خان نه از لحاظ اخلاقی، نه از لحاظ قانونی و نه از لحاظ مشروعیت وراثت نظام سلطنتی، هیچگونه مسولیتی برای سپردن دوباره دولت به شاه مستعفی نداشت. موصوف با رد تقاضای امان الله خان در پیوستن به او در قندهار و غزنی اعلام کرد که شکست نظام سقاوی را با امکانات خود و مطابق سلیقه و برنامه خود انجام میدهد نه زیر بیرق و هدایت امان الله خان. اینکه به هواخواهان امان الله خان گاهگاهی اطمینان داده بود که خواهان سلطنت برای خود نیست، صرف ادامه یک جنگ روانی و تاکتیکی بود که همیشه در سیاست واقع شده است. همچنان باتوجه به اختلاف نظرها با شاه امان الله خان در اداره دولت، چند سال قبل از پست وزارت دفاع و متعاقباً سفارت فرانسه استعفی کرده بود و کدام مسولیتی در مقابل امان الله خان نداشت. از نظر مشروعیت موروثی همچنانکه خانواده سراج این مشروعیت را از امیر دوست محمد خان از طریق محمد افضل خان کسب کرده بودند، نادر خان هم این مشروعیت

د پانو شمیره: له ۱ تره

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټينگه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلیکنی د لیکنیزې بنې پازوالي د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیرو مخکې په خیر و لولی

را از جد بزرگ خود سردار سلطان محمد خان طلائی که برادر امیر دوست محمد خان بود و با امیر یعقوب خان یکجا به هندوستان تبعید شده بود کسب کرده بود (به چارت ضمیمه مراجعه گردد).

حقیقت هشتم

اینکه نهضت امانی در دوران سلطنت محمد نادر خان و پسرش محمد ظاهر شاه دوباره با سرعت، کیفیت و کمیت متفاوت اعاده شد و ادامه پیدا کرد.

حقیقت نهم

اینکه با توجه به حقایق بالا، ادامه جدال لفظی هفتاد ساله میان هواخواهان شاه امان الله خان و هواخواهان اعلیحضرت محمد نادر خان هیچگونه محتوای منطقی ندارد و به عوض آن باید به عوامل شکست نهضت ترقی خواهانه امانی، و تسلسل این جدال علم و جهل که تا امروز ادامه دارد، تمرکز نمود.

شکست نهضت امانی

پروگرامهای مدرن‌تره دوره امانی با سه قیام ارتجاعی مواجه شد:

۱. قیام ۱۹۲۴م ملای لنگ در جنوبی؛
۲. قیام قوم شینوار در سال ۱۹۲۸ در مشرقی؛ و
۳. قیام سال ۱۹۲۹ حبیب الله کلکانی (مشهور به بچه سقاو) در شمالی.

تمام این شورشها یک وجه مشترک باهم داشتند؛ مخالفت با اقدامات اصلاحی و بازگشت به حاکمیت شریعت! در تمام این شورشها شاه را کافر و منحرف از دین اسلام می دانستند. هیچکدام جنبش طبقاتی، ضد استبدادی، ضد استعماری و ضد برتری جویی و حاکمیت قومی نبودند. در صفوف آنها افراد وابسته به اقوام مختلف شرکت داشتند و حامیان آنها را ملاها و رهبران عنعنوی مذهبی تشکیل میدادند. بیشتر سران قبایل پشتون به اسم مبارزه با پادشاه کافر، با حبیب الله تاجیک تبار همکاری کرده بودند. در حالیکه شورشهای جنوبی و مشرقی سرکوب شدند، شورش حبیب الله کلکانی که از حمایت نزدیک رهبران عنعنوی مذهبی در شمالی و منجمله فرقه نقشبندیه مستقر در شوربازار کابل برخوردار بود موفق گردید. امان الله خان از حکومت دست کشید و به قندهار رفت. باآنکه در قندهار کوشید با جمع آوری قوه دوباره کابل را اشغال کند اما در غزنی شکست خورد و مجبور به ترک کشور گردید. شورش مردم شینوار بسرکردگی دو نفر خان بنامهای محمد علم و محمدافضل آغاز گردید. نیروهای نظامی کابل به آنسو سوق شدند. و وقتی کابل از قوتهای نظامی خالی گردید، آنگاه حبیب الله کلکانی (بچه سقاو) از سمت دست به اغتشاش زد و با نیروهای خود برکابل حمله کردند. مطابق کتاب فیض محمد کاتب بتاریخ ۱۲ دسمبر ۱۹۲۸ وقتی که بچه سقاو برکابل حمله کرد، محمدولی خان وکیل مقام سلطنت و عبدالعزیز وزیردفاع، فقط ۸۰ نفر از محافظان دیپوهای اسلحه را جمع کردند تا به مقابل ۲۰۰۰ نفر لشکر ایلجاری سقاوی که ۲۰۰ تن آنها مسلح بودند و بقیه چوب و تبر بدست داشتند به مقاومت پردازند!

حضرت نور المشایخ مجددی در پکتیا با چند هزار مرید مسلح خود امرمارش به استقامت غزنی و حمله علیه نیروهای نظامی امان الله را که به صوب کابل درحالت پیشروی بودند، داد. قوای اعزامی نورالمشایخ (سلیمان خیلها) در غزنه بر روی قوت های تعرضی امان الله خان آتش کشوند و بدستگیری سبوتاژکننده گان داخل دربار، اردوی شاه را از پیشروی به سمت کابل باز داشته، تبلیغاتی را سازمان دادند که در نتیجه قوای وفاداربه شاه امان الله پراکنده شده و خودش مجبوربه عقب نشینی گردید.

عوامل شکست نهضت امانی

بسیاریها علل سقوط نهضت امانی را کاملاً بسته به دسایس استعمارگران انگلیسی میدانند. انداختن گناه تمام بدبختیهای یک کشور به گردن خارجیها در میان تعداد زیادی از نویسندگان افغان و سایر کشورهای رو به انکشاف به یک عنعنه مبدل شده است. به وفرت خوانده میشود که انگلیسها عبدالرحمان خان را آوردند، انگلیسها امان الله خان را ساقط کردند، انگلیسها نادر خان را به قدرت رسانیدند، شوروپها در کودتای داوود خان دست داشتند، شوروپها کودتای هفتم ثور را طرح ریزی کردند، پیلوتهای روسی بر ارگ حمله کردند، امریکاییها طالبان و داعش را ایجاد کرده اند و غیره از این قبیل. در بسیاری از نوشته ها به حد مضمئر کننده اینگونه برداشتها و برجسته کردن آنها به عنوان عوامل تعیین کننده حوادث داخلی تکرار میگردند. به یقین که در تاکید بی اینگونه برداشتها ما افغانها تنها نیستیم، دیگران، بخصوص ایرانیها، نیز دست کمی از ما ندارند.

در این هیچ جای شکی نیست که استعمار و امپریالیزم در امور ممالک رو به انکشاف همیشه مداخله میکنند و در بیانات فوق نیز شمه هایی زیادی از حقایق نهفته اند. تا صد سال قبل، استعمار کهن با توجه به منافع استعماری خود در تقابل با بنیادگرایی مذهبی از روش دوگانه مقابله و حمایت کار میگردند. از یکطرف با مدرسه های دیوبندی در

هندوستان مخالفت میکردند اما از روحانیون وابسته به همان مکتب فکری با جنبشهای ترقیخواهانه در افغانستان مخالفت میکردند. اما انداختن گناه تمام بدبختیهای یک کشور به گردن خارجیها پندار ساده لوحانه و دگم بوده عوامل، محرکها و دینامیزم داخلی وقایع را نادیده گرفته و کمرنگ جلوه میدهد.

در رابطه با عوامل شکست نهضت ترقیخواهانه امان الله خان نیز تاکید بر همچو برداشتها عوامل عینی داخلی را کمرنگ جلوه داده سبب انحراف فکری و در نهایت خود فریبی میگردد. واقعیت آنست که متاسفانه مغالطه و اختلاط و درهم آمیختن مفاهیم و اهداف **تجدد طلبی Modernism** دوره امانی با **Western-ism** یا **غرب زدگی** و شتابزدگی در تطبیق برنامه ها، در کنار دسایس آشکار و پنهان استعمارگران انگلیسی که پیشرفت یک افغانستان مستقل را خطر برای ادامه تسلط استعماری خود در هند میدانستند، عوامل شکست نهضت ترقیخواهانه امان الله خان فراهم نمود. کشور جاپان دست به **تجدد طلبی** وسیع زد بدون آنکه مظاهر **غرب زدگی** را در جامعه عنعنوی خود معرفی کند و از همین جهت پیروز شد.

در حالیکه برنامه های **تجدد طلبی** در ترکیه با موفقیت مورد تطبیق قرار گرفته بود، آنچه را امان الله خان و همکاران او نتوانستند تشخیص نمایند این بود که در ترکیه، تحولات اجتماعی سابقه داشته و طبقه متوسط از یک توانمندی معین برخوردار بود. همین طور یک اردوی منظم در اختیار دولت قرار داشت. در حالیکه شاه امان الله نه یک طبقه پرتوان شهری و نه یک اردوی نیرومند را در کنار خود داشت.

یک مثال از وقایع عینی انزمان را که نمونه از درک نادرست مفاهیم و اهداف **تجدد طلبی Modernism** دوره امانی با **Western-ism** یا **غرب زدگی** است از قول فیض محمد کاتب در کتاب **تذکره انقلاب چین** میخوانیم: "احمدعلی خان (رییس بلدیة شهر کابل) اهالی شهر را از قوی و ضعیف و وضع و شریف و دکاندار و حرفه ور بازار و ذکور و اناث عرصه دو هفته در زیر انواع فشار و انزجار پوشیدن لباس رسمی و کلاه اروپائی و غیره و غیره آورده عموم را دست دعا به درگاه کبریا برداشتن و زوال سلطنت امیر امان الله خان را از اوتعالی خواستن، کشانیده بود،" (فیض محمدکاتب، تذکره انقلاب، علی امیری کلن آلمان).

جای تعجب نیست که در چنین حالت که فرهنگ عنعنوی عوام طرف تحقیر قرار میگیرد روحانیون بنیاد گرا فرصی مییابند تا علیه اصلاحات امانی وارد میدان شده و با تحریک اذهان مردم، اغتشاشات پراکنده و بعداً سرتاسری را به وجود آورند. به یقین که عمال استعمار انگلیس نیز از همچو شرایط استفاده سو نموده به آتش طغیان مردم هیزم میریزند.

حکومت نه ماهه حبیب الله کلکانی با آنکه یک دوره کوتاه اختلال در مسیر طبیعی زعامت عنعنوی دولت افغانستان محسوب میگردد اما **موجودیت یک زیربنای گسترده بنیادگرایان** را در افغانستان بر ملا کرد. بچه سقاو از حمایت علماً (ملاها) در شمالی و سائر نقاط کشور و بخصوص در مناطق تحت نفوذ **فرقه نقشبندیه** برخوردار بود. همچنان ابراهیم بتگ رهبر **جنبش باسچی** های آسیای مرکزی که به افغانستان فراری شده بود در سال ۱۹۲۹ از قیام بچه سقاو حمایت کرد. پیر تگاو که بچه سقاو را به عنوان امیر حبیب الله خادم دین رسول الله اعلان نمود پسر سید جان پاچا بود که خود در سال ۱۹۱۹م نصرالله خان کاکای امان الله خان را در جلال آباد پادشاه اعلان کرده بود. بچه سقاو خود مرید شمس الحق مجددی، **پیر گلپهار**، بود. ورود او به کابل مورد تأیید خانواده مجددی مقیم شوربازار قرار گرفته بود.

بنیادگرایان مذهبی کسی را میخواستند بر تخت سلطنت کابل ببینند که حاکمیت شریعت را دوباره احیا نماید و تمام اصلاحات امان الله خان را لغو نماید.

حمایت عامه از قیام بچه سقاو دلایل فرهنگی داشت. این قیام هرگز مبنای سیاسی، طبقاتی، ضد استبدادی، ضد استعماری و ضد برتری جویی و حاکمیت قومی نداشت.

عواقب شکست نهضت امانی

در طول نه ماه حکومت حبیب الله کلکانی تمام پروگرامهای اصلاحی امان الله خان متوقف شد. قانون اساسی و قانون جزا لغو گردیدند. مکاتب مسدود شدند، اصلاحات مالیاتی و اصلاحات در ساحة قضائیه متوقف گردید، پروگرامهای ساختمانی لغو شدند. کشور دوباره به اصول بنیادگرائی و حاکمیت شریعت با تفسیر شاگردان مدرسه های دیوبندی واقع در هندوستان برگشت. بیجهت نبود که امان الله خان اعزام طالبان افغان را به این مدرسه ها لغو کرده بود و از ورود ملاهای درس خوانده در این مدرسه ها جلوگیری میکرد.

دولت حبیب الله کلکانی که در آغاز مالیات قانونی را نیز بخشیده بود، بعد ها مالیات چند برابر از مردم می گرفت، راه های تجاری با خارج از افغانستان بسته شده بود و اوضاع اقتصادی بیش از هر زمان دیگری رو به خرابی می رفت.

هزاره های افغانستان نیز به علت لغو آئین بردگی از سوی امان الله، به او وفادار مانده بودند و به مخالفت با حکومت حبیب الله کلکانی پرداختند.

با آنکه بچه سقاو با حمایت وسیع روحانیون منجمله فرقه نقشبندیه و خانواده مجددی (نور المشایخ، شمس المشایخ) به قدرت رسید اما بیش از نه ماه نتوانست در قدرت باقی ماند و توسط محمد نادر خان و برادران او به حمایت اقوام

سرحدی و اقوام جنوبی و سایر اقوام پشتون سقوط کرد و نادر خان بتاريخ ۱۵ اکتوبر سال ۱۹۲۹ توسط سران این اقوام به عنوان پادشاه اعلان گردید.

شاید جای تعجب باشد که با وجود حمایت روحانیون از حکومت حبیب الله کلکانی چرا حکومت او بیش از نه ماه نتوانست در قدرت باشد؟

دو عامل مهم در سقوط حکومت حبیب الله کلکانی دخیل بود: عکس العمل اقوام پشتون برای احیای دوباره زعامت عنعنوی اریستوکراسی دولت افغانستان و تغییر موقف خانواده مجددی در کابل.

در حالیکه مخالفت با برنامه های تجدد طلبی بعضی اقوام پشتون را ترغیب به قیام نمود، اما نمیتوان انتظار داشت تمام اقوام پشتون به مدت طولانی آرام نشسته شاهد از دست رفتن زعامت قدرت دولتی از اریستوکراسی درانی/بارکزائی باشند. بنابر آن به مجردیکه یک اریستوکرات صاحب نام، در این مورد جنرال محمد نادر خان بارکزائی، وارد صحنه گردید تمام اقوام دو طرف سرحد با او همکاری کرده او را به سلطنت رساندند.

علاوه بر آن، زمانیکه خانواده با نفوذ مجددی مستقر در کابل که با اشرافیت دولتی عنعنوی افغانستان روابط بسیار نزدیک داشتند متوجه شدند که انارشی حاکم در دوران حکومت حبیب الله کلکانی ضامن منافع دراز مدت آنها نیست، از حمایت او رو گرداندند. به قول مارشال شاه ولیخان از کتاب "یادداشتهای من" در جریان تدارکات حمله بر کابل، نور المشایخ مجددی بیدار او در اورگون میروود و همچنان بیدار نادر خان در پکتیا میروود.

حوادث صد سال قبل و ارتباط آن با شرایط امروزی افغانستان

در صد سال اخیر در افغانستان تسلسل مبارزه میان خوب، بد و زشت بطور واضح مشهود است. از روز استقلال در سال ۱۹۱۹م تا امروز مبارزه میان جنگسالاران و زورگویان محلی و حکومت مرکزی و همچنان مبارزه میان عناصر بنیادگرای عنعنوی به رهبری روحانیون و نیروهای ترفیخواه که آرزومند پیشرفت کشور در قطار کشورهای پیشرفته دنیا میباشند همچنان جریان دارد. شباهت مسائل و عوامل شکست نهضت امانی با مسائل و عوامل ارتجاعی امروزی که در مقابل توسعه دموکراسی، حقوق اساسی مدنی مردم، توسعه حقوق بشر منجمله حق تعلیم و تربیه و حقوق و آزادیهای ابتدایی فردی مانند مساوات در برابر قانون، پوشیدن لباس، کار و اشتغال هنوز هم به همان شدت صد سال خود باقیست. حتی نسلهای امروزی افراد در همان نقشهای متخاصم پدران و پدر کلانهای خود قرار دارند. بطور مثال اگر نزدیک به صد سال قبل خلیل الله خلیلی به حمایت از حبیب الله کلکانی در کنار او قرار گرفت، پسر او امروز در کنار شورای نظار قرار دارد! امروز هم اشخاصی هستند که برای ادامه سلطه مافیای جهادی فرد مجاهد را برتر از سائر افراد جامعه پنداشته امتیازات بیشتر برای آنها تقاضا دارند. این تنها طالبان نیستند که مخالف مظاهر فرهنگ متداول امروزی در جهان اند و جز از شریعت هیچ قانون دیگری را برسمیت نمیپنسانند بلکه هستند باندهایی از مجاهدین سابق که در شهرها، اطراف و اکناف کشور در مخالفت با مظاهر تمدن و فرهنگ متداول امروزی محاکم صحرائی برپا کرده فرمان به سنگسار مردم میدهند. مانند آنست که زمان در افغانستان منجمد شده است!

در طول یکصد سال گذشته عناصر متعصب مذهبی که در مخالفت با ترفیخواهی یا مدرنیسم قرار گرفتند شامل بنیادگرایان، اسلامگرایان، و اخیراً گروههای وهابی و تکفیری میباشند. کسانی که با نهضت امانی مخالفت کردند در دهه دموکراسی ۱۹۶۴-۱۹۷۳ میلادی با آزادی های فردی و اجتماعی سر مخالفت گشودند. در این دوران تیزاب پاشیدن بروی دختران مکاتب رواج یافت و عامل شهادت عبدالرحمن در لغمان، عبدالقادر در هرات و سیدال سخندان در پوهنتون کابل گردیدند.

اسلامگرایان متعاقباً بر مبنای فتوای به خطر افتیدن دین اسلام در مقابل جمهوری داوود خان بغاوت نموده در سال ۱۹۷۵ به اعزام گروههای مسلح خرابکار از پاکستان اقدام کردند که ترور علی احمد خرم وزیرپلان در کابل و شورش پنجشیر را میتوان نام برد

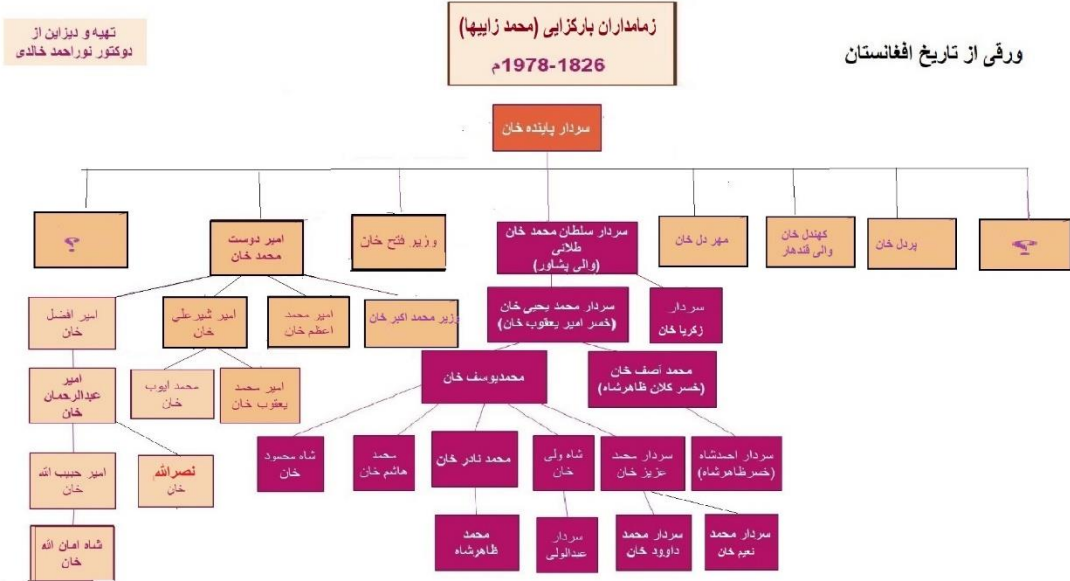
بر همین تسلسل کسانی که با نهضت امانی مخالفت کردند در دهه های ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ میلادی حیات دوباره یافته به عنوان تنظیمهای جهادی بنیادگرا و اسلامگرا در صفوف قیامهای مردمی رخنه کرده رهبری مقاومت مردم را در برابر حکومتهای خود کامه کودتای هفتم ثور گرفته هزاران مکتب را ویران کردند و آتش زدند و هزاران معلم و متعلم بیگناه را به شهادت رسانیدند.

متأسفانه امروز بعد از گذشت ۱۹ سال از سقوط حکومت قرون وسطایی طالبان و سپردن زمام امور افغانستان به گروههای جهادی بنیادگرایان و اسلامگرایان ذهنیت افراط گرایی مذهبی تکفیری مجاهد پرور در نصاب درسی مضامین دینی سیستم تعلیم و تربیه کشور داخل شده است و تراوشات چنین ذهنیت مخرب از پشت تربیونهای مهم از طریق رسانه های ملی در جامعه منتشر میگردد. به همین ارتباط میر عبدالواحد سادات مینویسد: "ذهنیت تکفیری ... مخالفان را «کافر» خوانده و برای مشروعیت «فتوای» خویش به آیات و احادیث استناد مینماید. این ذهنیت در طول تاریخ و از جمله در صد سال اخیر الهام از مدرسه دیوبند و به اشکال مختلف تاکنون، در جدل تاریخی علم و جهل و بعد از شمس النهار که تجدد و تقابل آن با سنت مطرح است و طی جنبش های مشروطیت اول و دوم و نهضت امانی و «لاتی» خواندن شاه امان اله و ... تا کنون از جهل پاسداری و برای بغاوت زمینه سازی نموده است... اعلام... در نهم سپتامبر و در خیمه لویه جرگه این ذهنیت بگونه دیگر و توسط یکی از بلند گویان ارشد این تفکر بیان گردید، (تا جایگاه شکست خورده و تاریخ تیر شده اریستوکراسی «جهاد» و سیطره تسلط مافیایی آنان تحکیم یابد)

و صاف و ساده شهروندان کشور به درجه یک و ثانوی تقسیم و اعلام گردید که « مجاهد » برترو با دیگران مساوی نمی باشد و منکر آن « کافر بالله » است. (میر عبدالواحد سادات، ذهنیت تکفیری و تداوم کشتار، سلاخی ارزشهای مدنی و ...، سایت انترنتی هود).

طالبان و داعشیان نیز افراد خود را "مجاهد" و عملیات خود را "جهاد" مینامند. امروز مبارزه با طاعون طالب و داعش نباید منحصر به دفاع مسلحانه در برابر تجاوزات آنها و حملات مسلحانه برای نابودی آنها باشد. بنابراین مبارزه با ذهنیت جهادی-طالبانی و ذهنیت تکفیری-داعشی که بر مبنای آنها تروریست در مدارس پاکستان و افغانستان تولید میگردد، باید در صدر پلان کاری ترقیخواهان قرار داشته باشد.

همانطوریکه تا صد سال قبل استعمار کهن در تقابل با بنیادگرایی مذهبی از روش دوگانۀ مقابله و حمایت کار میگرفتند، امروز نیز استعمار نوین غربی با روش امپریالیستی خود مطابق منافع روز و منافع دراز مدت استراتژیک خود به مقابله و یا حمایت از افراط گرایی میپردازند و در رشد و اشاعۀ تروریزم افراط گرایی مذهبی نقش مهمی داشته و با سرنوشت ملتها، منجمله سرنوشت ملت ما، به یک بازی بزرگ استعماری نوین مشغول اند.



پایان